

ماه را می بینی دانیل؟

سیزده ماه در اسارت داعش

پوک دامسگورد



رشید طاهری



نخستین ماه پیکس

www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سرشناسه / آندرسن، پوک دامسگورد، ۱۹۷۸ م. (Andersen, Puk Damsgård, 1978)

عنوان / ماه را می‌بینی دانیل؟ (سیزده ماه در اسارت داعش)

مشخصات نشر / تهران: ماهریس، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری / ۳۴۴ ص.

شابک / ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۳۴-۷۷-۰

وضعیت فهرست‌نویسی / فیپا

یادداشت / عنوان اصلی: Ser du månen, Daniel, 2020

موضوع / داستان‌های دانمارکی -- قرن ۲۱ م.

موضوع / Danish fiction -- 21st century

شناسه افزوده / طاهری، رشید، ۱۳۳۲-، مترجم

رده‌بندی کنگره / ۸۱۷۷۲۳

رده‌بندی دیویی / ۸۱۴/۸۳۹

شماره کتابشناسی ملی / ۷۴۳۴۹۴۳



نشر ماهریس

ماه (ای ریحی، دانیل؟) (سیزده ماه در اسارت داعش)	عنوان کتاب
: یوک دامسکور	نویسنده
: رشید طاهری	مترجم
: فهیمه زاهدی	ویراستار
: آتلیه ماهریس	طراحی و تولید
: محمداقبر جاوید	طراح جلد
: هوران	چاپ و صحافی
: ۱۴۰۰	چاپ اول
: ۵۰۰ نسخه	شمارگان
: ۱۲۰٫۰۰۰ تومان	قیمت

دفتر مرکزی

میدان انقلاب؛ خیابان کارگر جنوبی؛ تقاطع لبافی نژاد؛ شماره ۲۶۶
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۲۱۵۰

www.nashrmahris.com

@nashrmahris

@ketabfarhang

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات ماهریس محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر، انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



نشر ماهریس

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۵	تولد مبارک جیم
۲۵	ژیمناست ممتاز از هیدهگورد
۵۳	سوریه رفت و برگشت
۷۷	حلقه دار بر گردن
۱۰۳	گروگان‌ها در زیرزمین بیمارستان کودکان
۱۴۱	دانیل و جیمز
۱۶۱	ماه را می‌بینی دانیل؟
۱۸۹	باتن پوش نارنجی در برابر جهان
۲۱۱	نامه از تاریکی
۲۲۹	قمار
۲۵۵	سلام مادر، من دانیل هستم
۲۸۳	بازگشت به آزادی
۳۰۱	مرگ در بیابان
۳۲۱	پی‌نوشت اول
۳۳۱	گروگان‌های خارجی در زندان‌های گروه داعش
۳۳۵	پی‌نوشت دوم
۳۳۷	نام‌نامه

پیشگفتار

بعد از ظهر یکی از روزهای پایانی ماه مه ۲۰۱۳ که تازه از یک سفر چهارده روزه به شهر سوری یبرود در شمال دمشق به خانه‌ام در بیروت برگشته بودم، تلفن زنگ زد. همراه با یک عکاس خبری برای تهیه گزارش به سوریه رفته بودم. سفر ما می‌رفت که پایان خطرناکی به خود بگیرد. رژیم سوریه هواپیمای بمب افکن را در آسمان شهر به پرواز درآورد، منطقه محل سکونت ما بمباران شد و پنجره‌های ساختمانی که در آن زندگی می‌کردیم در هم شکست. تصمیم گرفتیم از راه مرز زمینی لبنان از سوریه خارج شویم. کار مداوم و طولانی در شرایط خطرناک جدی ما را حسابی از پا انداخته بود. نگرانی ما فقط از بمباران نبود، گروه‌های شورشی نیز امان ما را بریده بودند. اعتمادی به آن‌ها نبود. می‌دانستیم که در همان زمان یک عکاس فرانسوی اندکی دورتر به طرف جنوب زندانی بود. چند ماه پیشتر نیز به یبرود رفته بودیم، اما روحیه مردم نسبت به آن زمان بسیار تغییر کرده بود و مجبور بودیم کسانی را که ملاقات می‌کنیم، چهارچشمی زیر نظر داشته باشیم.

تازه روی کاناپه ولو شده بودم تا کمی جان بگیرم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. پشت خط یان گراووپ، عکاس کارکننده جنگ بود. از من خواست گفت‌وگوی مان محرمانه بماند. وقتی گفت که یک عکاس مستقل دانمارکی به نام دانیل رویی، که زمانی هم به عنوان دستیار با او کار کرده بود، در شمال سوریه به گروگان گرفته شده، از جا برخاستم و راست نشستیم. یان پرسید: «کسی را دور و بر دادگاه شرع می‌شناسی؟» گفتم: «نه، الان کسی به ذهنم نمی‌رسد.» طبق اطلاعاتی که داشتیم یکی از گروه‌های افراطی دستگیرش کرده بودند و گویا قرار بود در دادگاه شرع محاکمه‌اش کنند؛ اما یان گراووپ اطلاعات بسیار اندکی داشت. از اینکه کمکی از دست من برنمی‌آمد، احساس درماندگی می‌کردم. بیش از همه نگران پدر و مادر دانیل بودم. همیشه فکر می‌کنم اگر زمانی چنین رویدادی

برای من اتفاق بیفتد که نزدیکانم از بود و نبود من بی خبر باشند، پدر و مادرم بیشتر از همه رنج می‌برند و ضربه شدیدی می‌خورند. حتی تصور چنین رویداد ناگواری برایم سخت است.

زندانی شدن دانیل رویی از جمله رویدادهایی بود که نشان می‌داد حرفه روزنامه‌نگاری آماج یورش سنگینی بود. چند نفر از همکاران خارجی‌ام در سوریه به گروگان گرفته شده بودند. روزنامه‌نگاران در این باره مرتب حرف می‌زدند، چون همه را به وحشت انداخته بود. ما همه بالقوه قربانی گروگانگیری به حساب می‌آمدیم؛ به عبارت دیگر، هر روز که می‌گذشت بازگویی رویدادهای مهم جنگ و تراژدی سوریه دشوارتر می‌شد. در سال‌های بعد باز هم چند نفر دیگر به اسارت درآمدند. گروه‌های خبری در خاورمیانه ماجرای گروگان‌گیری را در محفل‌های بسته بحث می‌کردند. روحیه هراس گسترش یافته بود. کسانی را می‌شناختم که به‌طور نامحدود زندانی شده بودند. من که در سپتامبر و نوامبر ۲۰۱۳ و ژوئن ۲۰۱۴ به سوریه رفته بودم، اضطراب وحشتناکی داشتم. سازمان تروریستی داعش تعیین می‌کرد به کجا می‌توانیم سفر کنیم. اگرچه جنگجویان داعش از یک منطقه زیر کنترل‌شان بیرون رانده می‌شدند، نفوذشان در جامعه و روح سوری باقی می‌ماند. مردان مسلحی که در ژوئن ۲۰۱۴ در شمال سوریه ملاقات کردم، نگاهی ناخوشایند و نامهربان به من داشتند و حتی معلوم شد راننده مهرانم نیز زمانی برای داعش تفنگ به دوش داشته؛ اما برای آرامش خاطر من گفت: «مادام، دیگر برایشان کار نمی‌کنم.»

در بغداد هم از شر داعش‌رهایی نداشتیم. داعش در بهار ۲۰۱۴ به ورزشگاه‌های حمله کرد که در آن چند هزار مرد، زن و کودک از طرف یک حزب شیعی گردهمایی انتخاباتی برگزار کرده بودند و من رفته بودم تا از مراسم گزارش تهیه کنم. با انفجار اولین بمب شنوایی‌ام را از دست دادم و خود را پشت یخچال ده‌ای که به‌طور موقت در آنجا برپا شده بود، پنهان کردم. وقتی تیراندازی در اطرافم شدت گرفت از ده‌ای فرار کردم و هنوز به‌طور کامل از دروازه خروجی دور نشده بودم که یک بمب‌گذار انتحاری با خودرو به درون ورزشگاه تاخت و خود را منفجر کرد. فشار موج انفجار را بر پشتم احساس کردم. بیش از

۴۰ نفر کشته شدند. تنها خبر خوبی که بهار آن سال از جبهه خودی‌ها رسید، آزادی تعدادی از گروگان‌های اروپایی از جمله دانیل روبی بود که پس از پرداخت خون‌بها نزد خانواده‌شان برگشتند.

عصر یکی از روزهای اوت ۲۰۱۴ که در هتل محل اقامت در عراق بودم، یک فیلم کوتاه ویدیویی در یوتیوب^۱ گذاشته شده بود. آن روز با یک همکار زن آمریکایی قرار داشتم تا با هم آبجوی خنکی بخوریم؛ اما او که گویا آن فیلم را دیده بود، برای من در پیام‌رسان مسنجر^۲ پیغام گذاشت که بیمار و افسرده است. به‌ناچار قرار ملاقات را به هم زدیم.

فایل تصویری یوتیوب صحنه قتل جیمز فولی روزنامه‌نگار مستقل آمریکایی را نشان می‌داد. آن فیلم لحظه‌ای را ثبت کرده بود که جیمز با لباس نارنجی زندان در یک منطقه بیابانی در سوریه زانو زده بود. جلال‌الدین داعش داشتند به زندگی‌اش پایان می‌دادند. شب را نتوانستم آرام بگیرم. آن رویداد برای جیمز فولی و خانواده‌اش یک تراژدی جبران‌ناپذیر بود و در عین حال یورش وحشیانه‌ای به حرفه روزنامه‌نگاری به‌حساب می‌آمد.

با رویدادهای جدید دیگر کافی نبود که خود و نزدیکان‌مان را فقط برای پذیرش این واقعیت اجتناب‌ناپذیر آماده کنیم که وقتی کسی از جنگ گزارش می‌کند، شاید روزی خودش هم هدف توپ و تفنگ باشد.

اکنون من بیش از هر چیز دیگری یک هدف هستم. ابزاری بالقوه سیاسی و گران‌بها. هر طور که میل‌شان باشد از آن استفاده می‌کنند. جهان پیش از این نیز رویدادهایی از این دست را شاهد بوده است. قدیمی‌ترین گروگان‌گیری ثبت‌شده در تاریخ به میانه هزاره سوم پیش از میلاد برمی‌گردد. برای نخستین بار در کارم به‌عنوان روزنامه‌نگار تهدید را از نزدیک و کمابیش علیه خودم احساس کردم. با این حال بزرگ‌ترین آرزویم این بود که به دژ مستحکم داعش در رقه سفر کنم و از این گروه افراطی و زندگی‌ای که برای مردم آن

1. YouTube

2. Messenger

شهر ساخته‌اند، بنویسم. کنجکاو بودم که بدانم این‌ها کیستند. دور بودن از رویدادها مرا دچار ناامیدی و افسردگی می‌کرد. آن زمان به فکرم رسید سراپا سیاه پیوشم و همراه یکی از افراد محلی مورد اعتماد به رقه سفر کنم.

به‌جای سفر که گزینه اول بود، به گزینه دیگری رسیدم. تصمیم گرفتم من هم از حرفه روزنامه‌نگاری استفاده کنم و آنچه را که برای همکارانم اتفاق افتاده روی کاغذ بیاورم و با روایت سرگذشت‌شان به اندیشه‌ای که پشت نقاب سازمان تروریستی داعش پنهان بود، نزدیک‌تر شوم. دانیل رویی نیز زمانی همراه با جیمز فولی گروگان داعش بود. به‌وسیله یکی از آشنایان برایش پیغام فرستادم که آیا مایل است داستان سیزده ماه اسارت در زندان داعش را بازگو کند. او در فیس‌بوک به من نوشت: «سلام پوک. من دانیل رویی هستم. حتماً درباره من چیزهایی شنیده‌ای. پارسال حادثه شغلی کوچکی برایم اتفاق افتاد که خوشبختانه به‌خوبی پایان یافت. دست‌کم برای من.»

نخستین بار در ابتدای اکتبر ۲۰۱۴ در استواری زیرزمینی در وسط شهر کینهاگ با هم گفت‌وگو کردیم و به این نتیجه رسیدیم که داستان دانیل باید در قالب یک کتاب روایت شود.

+

ماه را می بینی دانیل؟ روایت مبارزه برای زندگی در یکی از هولناک‌ترین رویدادهای گروگان‌گیری در دوران کنونی است. آدم‌ربایی ماجراجویانه‌ای که پشت آن یک گروه افراطی قرار داشت. دانمارک در اکتبر ۲۰۱۴ همراه با ائتلاف جهانی برای نابودی این سازمان تروریستی وارد جنگ شد. ۲۴ گروگان (۵ زن و ۱۹ مرد)، از ۱۳ کشور مختلف گذارشان به زندانی در رقه در شمال سوریه افتاد که دانیل رویی در آن اسیر بود. رقه زیر کنترل گروه تروریستی داعش قرار داشت که بخش بزرگی از سوریه و عراق را تصاحب کرده بود. از میان گروگان‌ها، دانیل رویی آخرین کسی است که تا این لحظه که داستان نوشته می‌شود از اسارت زنده بیرون آمده است. تاکنون شش نفر از همبدهایش کشته شده‌اند. این کتاب روایتی روزنامه‌نگارانه است و براساس گفت‌وگوهای بی‌شمار با دانیل رویی

و خانواده‌اش نوشته شده است. مبارزه خانواده رویی برای رهایی او از اسارت یکی از خشن‌ترین سازمان‌های تروریستی جهان در این کتاب به دقت دنبال می‌شود. افزون بر این با کسان بسیاری صحبت کرده‌ام، از جمله با همبندهای سابق او، جهادی‌ها و منابع داخلی و خارجی که با قضیه دانیل و زندانبان‌ها آشنایی داشتند.

مصاحبه با آرتور مشاور امنیتی و متخصص در موضوع گروگان‌گیری نیز در شکل‌گیری این کتاب نقش داشته است. او درباره دانیل رویی و جیمز فولی که زندگی‌اش در سوریه پایان یافت، تحقیق می‌کرد. نام واقعی‌اش آرتور نیست. او در واقع در زندگی بسیار گوشه‌گیر است. برای شغل او که مشاوره و گفت‌وگو برای آزادی گروگان‌ها در گوشه و کنار جهان است، شیوه زندگی‌اش اهمیت دارد. هرگز به خواب هم نمی‌دید که درباره حرفه‌اش با کسی حرف بزند. با وجود این پذیرفت که در این کار شرکت کند، چون از روایت او می‌توان بسیار آموخت. به بیان آرتور داستان دانیل نشان می‌دهد: «تا وقتی زندگی هست، راهی هست.» این کتاب واقعیت را آن‌طور روایت می‌کند که دانیل رویی و کسان دیگر تجربه کردند و به یاد دارند و با احترام به کشته‌شدگان، بازماندگان و جان به در بردگان و خانواده‌هایشان بازگو شده است.

پیوک دامسگورد، قاهره، سپتامبر ۲۰۱۵